

نگرش بهائی نسبت به ادعای خاتمیت در اسلام^(۱)

نوشته خاضع فناپذیر و سینا فاضل

ترجمه فاروق ایزدی‌نیا

چکیده مطلب

مفهوم ختم نبوت مانع از پذیرش رسولان الهی بعد از دور اسلام می‌گردد و از این رو، مانع کلامی و عقیدتی عمده‌ای بین امر بهائی و دیانت اسلام است. این مقاله، تعابیر فلسفی، کلامی و تاریخ نبی و خاتم را مورد بررسی قرار می‌دهد و نگرشی مبتنی بر آثار بهائی نسبت به معنای آنها عرضه می‌کند که نظریه (خاتم‌التبیین) را با استمرار ظهورات الهیه انطباق می‌دهد. به علاوه، به تجزیه و تحلیل مسئله مرتبط با آن، یعنی خاتمیت اسلام می‌پردازد. در این مقاله، درباره نیاز به تعدد و تنوع روش‌های تفسیری و تبیینی در پرداختن به مسائل کثرت‌گرایی دینی نیز بحث می‌شود.^(۲)

مفهوم ختم نبوت، یعنی اعتقاد به این‌که حضرت محمد آخرین پیامبری بود که برای عالم انسانی مبعوث گردید، از وجوه اساسی و بنیادی اعتقاد اسلام معاصر است. مسلمانان، قرآن را حقیقتی مطلق می‌دانند که مجموعه‌ای از احکامی را که برای عالم انسانی الی‌الابد قابل اجرا و الزام‌آور است، تجویز می‌کند؛ لذا الهیات اسلامی تأکید می‌کند که تمام آن‌چه که مورد نیاز نوع بشر تا یوم رستاخیز است، در اسلام وجود دارد و هیچ ظهور دیگری که دارای هدف و مقصدی الهی باشد، نه می‌تواند واقع گردد و نه واقع خواهد شد؛ اسلام دیانت نهایی و کامل است. این اعتقادات دو نتیجه مهم برای بهائیان دارد: اول آن‌که، اعتقاد به خاتمیت توجیه اصلی کلامی و عقیدتی برای مخالفت و آزار بهائیان است که در ممالک اسلامی

زندگی می‌کنند؛ زیرا اقبال مسلمین به امر بهائی به منزله ارتداد محسوب می‌شود.^(۳) «این نکته اخیر، تنها موضوع به غایت مهمی است که نقطه نظرات اسلامی و بهائی را کاملاً از یکدیگر جدا می‌سازد.»^(۴) در آن ممالک اسلامی که برای مرتد، مجازات اعدام را در نظر نمی‌گیرند، این اختلاف بین امر بهائی و دیانت اسلام متضمن مسائل مدنی گسترده‌ای بوده است. یک مورد تاریخی قابل توجه عبارت از فسخ تمامی عقدهای ازدواج بین بهائیان و غیربهائیان در سال ۱۹۲۵ میلادی توسط محکمه استیناف شرعیّه مصر است.^(۵)

تأثیرات اجتماعی این موضوع در رشته‌ای از مصاحبه‌هایی که با مسلمین و بهائیان ایرانی انجام شده و مقصود از آن تحقیق در خصوص دلایل تعصب و تبعیض علیه بهائیان ایران بوده، پررنگ‌تر نشان داده شده است. این مطالعه، نتیجه‌گیری کرده که «موضوع خاتم‌النّبیین بودن حضرت محمد در توضیح و توجیه عداوت مسلمین با امر بهائی بی‌نهایت حائز اهمیت است.»^(۶)

به علاوه، آثار جدلی ضدّ بهائی مرتباً به عواقب ردّ ادعای اسلام نسبت به خاتمیت بر می‌گردد. فی‌المثل، یکی از آنها در آغاز مطلب اظهار می‌دارد: اعتقاد به خاتمیت حضرت محمد، به همان میزان ایمان به وحدانیت الهیه یا اعتقاد به جهان بعد، امری قطعی و مهمّ است. هر نفسی که این حقایق را منکر شود، نمی‌توان او را مسلمان تلقی کرد. هم‌چنین هر کسی که مدعی نبوت شود یا سعی کند شریعتی جدید را تبلیغ کند و ترویج دهد، مرتدّ و کاذب است.^(۷)

دوم آن‌که، اصرار بر اعتقاد اسلامی به خاتمیت را می‌توان به طور اعمّ بدین معنی مشاهده نمود که اصل اساسی بهائی در مورد وحدت و استمرار ادیان، آن را زیر

سؤال می‌برد. هیوستون اسمیت در کتاب درسی خود موسوم به مذاهب انسان^(۸) که مقدمه‌ای بر ادیان تطبیقی است، به این موضوع توجه کرده است.

اگرچه او با دیدگاه یک (دیانت عمومی در قلب هر یک از ادیان بزرگ فعلی جهان) (Religions 352) که آن را با امر بهائی ارتباط می‌دهد، موافق است؛ اما بحث او این است که قبل از آن که محققین ادیان بتوانند این مفهوم وحدت دینی را بپذیرند، چند سؤال مهم را باید مطرح ساخت. اسمیت سؤال می‌کند که بهائیان آنچه را که به ظاهر اختلافات کلامی و عقیدتی سازش‌ناپذیر بین ادیان است، چگونه حل و فصل می‌کنند. این موضوع، وقتی در این چشم‌انداز وسیع مشاهده شود، مادام که به نظر می‌رسد با نظریه اصلی امر بهائی، یعنی وحدت اساسی منشأ ادیان مخالفت می‌کند، نکته‌ای موجه است. از جمله سؤالات اسمیت که به این موضوع مربوط می‌شود، عبارتند از:

چقدر طرفداران این ادعا سعی کردند و موفق به درک این ادعا که حضرت مسیح تنها پسر خدا است؛ یا این ادعای اسلامی که حضرت محمد خاتم النبیین است؛ یا این مفهوم کلیمی شدند که یهود امت برگزیده هستند؟ (همان مأخذ)^(۹)

مورد دوم در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت.^(۱۰)

اسلام و خاتمیت

نظریه ختم نبوت از آیه چهارم سوره احزاب نشئت می‌گیرد که می‌گوید: «ما کان محمدٌ ابا احدٍ من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما». بنا به گفته اکثر مفسرین، معنای خاتم در این جا (آخرین) است. فی‌المثل،

یوسف علی که ترجمه و تفسیر قرآن توسط او برای مسلمانان سنی مذهب در سراسر جهان معیار و ملاک است، تفسیر معاصر این آیه را بیان می‌کند:

وقتی که سندی مُهر^(۱۱) می‌شود، کامل است و دیگر نمی‌توان چیزی به آن افزود. حضرت محمد، سلسله طولانی رسولان را مختوم ساخت. تعلیم خداوند همیشه مستمر است و خواهد بود، اما بعد از محمد، پیامبری نخواهد آمد. اعصار و قرون آینده به متفکرین و مصلحین نیاز خواهد داشت نه پیامبران. این موضوع دارای اساس محکم و قویم است. (Holy Qur'an, 1069; fn. 3731)

مسلمین در چنین مباحثی به حدیثی اشاره می‌کنند که در نظر آنها به فهم این نکته قرآنی مساعدت می‌کند: «یا علیُّ اَنْتَ مِتی بَمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اَنْهُ لَا نَبیُّ بَعْدِی.» (Concordance 6:335)^(۱۲)

خداوند، حضرت محمد را در زمانی فرستاد که مدتی مدید هیچ پیامبری ظاهر نشده بود و ناس از شدت اختلافات و مجادلات مذهبی در رنج بودند؛ خداوند به محمد رسول الله نجات وحی را خاتمه بخشید.^(۱۳)

مضافاً، حدیثی که مکرر نقل شده، توضیح می‌دهد که چگونه حضرت محمد ارتباط بین خود و پیامبرانی را که قبل از ایشان بودند، به مردی تشبیه می‌کنند که تقریباً ساختمان خانه‌ای زیبا را خاتمه بخشید و جایی فقط برای یک آجر در گوشه‌ای باقی گذاشت. حضرت محمد فرمود: «من آن آجر هستم و من خاتم النبیین هستم.»^(۱۴) فریدمان، که رساله‌اش به تفصیل به این مسئله مربوط می‌شود، توضیح می‌دهد که: «در این جا پیامبر به عنوان متمم، مکمل توصیف شده که آخرین کارها را در بنای مجلل و باشکوه دیانت انجام می‌دهد؛ بنایی که

توسط اسلافش در مقام نبوت، تدریجاً ساخته شده؛ اما به انتها نرسیده و تکمیل نشده بود.» (Friedmann, Prophecy 54)

اعتقاد اسلامی به خاتمیت مبتنی بر تفسیر تعدادی از آیات قرآنی نیز هست که به تمام و کامل بودن اسلام اشاره دارد:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. (آل عمران / ۱۸)

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ... (آل عمران / ۸۵)

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.
(مائده / ۴)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ. (توبه / ۳۳)

تقارن و پیوستگی این دو زمینه، یعنی حضرت محمد به عنوان آخرین پیامبر و اسلام به عنوان واپسین دین، به تبلور نگرشی نسبت به خاتمیت و انحصارگرایی منجر شده که این یک گرایش عمومی اکثر احادیث مذهبی را منعکس می‌سازد. در این مقاله، سعی می‌شود مبنای چارچوبی جدید عرضه گردد که اعتقاد بهائی را که مظاهر ظهور الهی در هیکل عنصری حضرت باب و حضرت بهاءالله مبعوث شده‌اند و باز هم «إِلَىٰ آخِرِ الَّذِي لَا آخِرَ لَهُ»^(۱۵) ظاهر خواهند شد، با اصول عقیدتی اسلامی ختم النبوة که منوط به زمان است و نهایی بودن اسلام به عنوان آخرین دیانت منزله الهی انطباق دهد. برای آن که تبیین این موضوع از دیدگاه امر بهائی بیان گردد، ابتدا بیان توضیحی مختصر در خصوص تعالیم امر بهائی در خصوص حضرت محمد و قرآن کریم ضرورت می‌یابد.

آثار بهائی با تمام وجود، قرآن را «کتاب آسمانی و مصحف ربّانی و مخزن کلمات الهی» می‌دانند «... که از هرگونه تصرّف و تبدّل مصون و محفوظ مانده و مورد ثقه و اعتماد کامل می‌باشد»، و هر نفسی باید آن را «با رعایت احترام و تکریم مورد فحص و تحقیق قرار» دهد. (ظهور عدل الهی، ص ۱۰۴)

حضرت شوقی افندی، ولی امر بهائی، توضیح می‌دهند که در آثار بهائی «اسلام یا پیغمبر آن یا کتابش»^(۱۶)... وجهاً من الوجوه حتّی به کمترین درجه مورد اهانت» قرار نگرفته است. (قد ظهر یوم المیعاد، ص ۲۰۹)

در آثار بهائی، مسلماً از حضرت محمّد به القاب متعالیه مختلفه از جمله: (رسول الله)،^(۱۷) (خاتم انبیاء)^(۱۸) و (شمس حقیقت)^(۱۹) یاد شده و حضرت بهاء الله قوه متحوّل کننده حضرت محمّد و تأثیر و نفوذ ایشان را این گونه مورد ستایش و تکریم قرار می‌دهند.

«قدری تفکر در اصحاب نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریه و مشتیهات نفسیه به نفعات قدسیه آن حضرت، پاک و مقدّس گشتند و قبل از همه اهل ارض به شرف لقاء که عین لقاء الله بود، فائز شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند؛ چنانچه شنیده‌اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می‌فرمودند.» (ایقان، ص ۱۰۶)

چون در خصوص وثوق و اعتبار آیه قرآنی مندرج در سوره احزاب (آیه ۴۰) هیچ گونه شک و تردیدی نیست؛ لذا اقدام عاجل برای تطبیق موضع بهائی در خصوص استمرار ظهورات الهیه بعد از حضرت محمّد با مفهوم متبادر به اذهان، در خصوص محمّد خاتم النبیین است. در این مقام، نقطه آغاز عبارت از تحلیلی

منطقی و متعادل در خصوص استفاده از کلمات (نبی) و (ختم) در متن کتاب است.

شارع اسلام در مقام نبی

در قرآن، برای پیامبر الهی دو اصطلاح استفاده شده است: نبی^(۲۰) و دیگری رسول^(۲۱). کلمه نبی در ۷۵ موضع و کلمه رسول ۳۳۱ مرتبه استفاده شده است. اکثر مسلمین، این دو کلمه را به جای یکدیگر استفاده می‌کنند؛ چنان که در شهادت دادن نیز که به مثابه اعتراف است؛ می‌گویند: «لا اله الا الله، محمداً نبی الله» در حالی که عنوان عربی حضرت محمد در این جا، رسول الله است.

بحث بر سر استفاده از اصطلاحات نبی و رسول متجاوز از ۵۰ سال توسط مستشرقین متعدّد مطرح بوده است. در سال ۱۹۲۴ ونسینک از این نظریه دفاع کرد که در قرآن بین نبی و رسول وجه تمایز وجود دارد.

طبق نظر حضرت محمد، رسول در مقام شارع و رهبر، در بدایت رشته‌ای متشکل از نمایندگان او، یعنی انبیا است. (Muhammad 172)

هژویتس، که در مورد معانی متمایز دو کلمه با ونسینک موافق است، تفاوت ذکر شده فوق را مردود می‌شمارد؛ زیرا قرآن، حضرت ابراهیم را رسول نخوانده بلکه صرفاً نبی خوانده است. بنا به عقیده او، نبی عمدتاً اما نه منحصرأً، برای انبیای بنی اسرائیل، و همراه با کلمه رسول، برای خود حضرت محمد در دوران مدینه استفاده شده است. (Nabi 802) پل (Introduction 147) و جفری هر دو استدلال می‌کنند که این کلمات مترادفند. فی‌المثل جفری نتیجه‌گیری می‌کند که: «او

(حضرت محمد) آشکارا هیچ تمایزی بین این دو کلمه رسول و نبی قائل نشده است. (Qur'an 27)

ما در این مقاله، این نکته را مطرح می‌سازیم که به سه دلیل این دو کلمه در قرآن کاربردهای کاملاً متفاوتی دارند.

۱. ترتیب تاریخی که (نبی) و (رسول) مورد استفاده واقع می‌شوند

حضرت محمد در دوران مکه، نبی خوانده نشدند، در حالی که این عنوان در مدینه تقریباً ۳۰ مرتبه در مورد ایشان به کار رفت. بنا به توضیح بیجلفلد (Bijlefeld) «مضافاً، وقتی توجه نماییم که در دوران مکه، عنوان رسول، ۱۴ مرتبه در مورد حضرت محمد به کار رفته، پذیرفتن این نظریه که اصطلاح نبی و رسول را می‌توان کاملاً به جای هم به کار برد، محققاً بسیار دشوار می‌شود.» (Prophet 16)

دلایل این تغییر در تأکید نامعلوم است. بیجلفلد استدلال می‌کند که در دوران قبل از هجرت، قصد چنین بود که بر این نظریه تأکید شود که خداوند، رسولی را با همان پیامی که سایر رسولان و جوامع در گذشته دریافت کرده بودند برای جامعه‌اش مبعوث فرموده است. بالعکس، استفاده از عنوان نبی در دوران بعد از هجرت با نیاز به تأکید بیشتر بر این که اعراب از نسل حضرت ابراهیم هستند^(۲۲) و بالتبع مقام و موقع حضرت محمد در سنت نبوت ابراهیمی (سامی) مقارن شد.

۲. افرادی که نبی و رسول خوانده شدند

نوح، ابراهیم، اسماعیل، یعقوب، موسی، هارون، داود، سلیمان، خنوخ، عزراء، ایوب، یونس، حزقیال، یحیی عمید دهنده، عیسی و محمد نفوسی هستند که قرآن

عنوان نبی را مستقیماً در مورد آنها به کار می برد. اگر ما اشارات غیرمستقیم را نیز در نظر بگیریم، ایشع، ایلیا، لوط، یوسف و زکریا را نیز می توان به آن افزود؛ زیرا در قرآن، آیه ای وجود دارد که آنها را با چند تن از انبیایی که قبلاً اشاره شده، در فهرستی واحد می آورد و نتیجه گیری می کند: «اولئک الذین آتیناهمُ الکتاب و الحکم و النبوة.»^(۲۳)

فهرست رسولان، عبارت است از نوح، لوط، اسمعیل، موسی (دو بار با هارون)، عیسی، هود، صالح، شعیب^(۲۴) و محمد. اگر در این جا نفوسی را که به عنوان مرسلین^(۲۵) ذکر شده اند، مشمول سازیم، می توانیم ایلیا (الیاس) و یوسف را نیز بیفزاییم.

استنتاج های اولیه را می توان از این فهرست انبیا و رسولان به دست آورد. به نظر می رسد که بین نبی و رسول، وجوه تمایزی وجود دارد. این نظریه متعاقباً با این واقعیت که انبیا منحصرأ از سلاله حضرت ابراهیم هستند، تأیید می گردد. این در حالی است که فهرست رسولان شامل سه رسول (هود، صالح و شعیب) است که برای دیگر جوامع فرستاده شده اند. این نکته نیز واضح است که تمام انبیا رسول خوانده نشدند؛ لذا این نظریه که هر نبی ای رسول نیست، قویاً تقویت و تأیید می شود. به علاوه، فرضیه عکس آن، یعنی این که هر رسولی نبی نیست، به نحو موجهی قابل استنتاج است؛ چه که هود، صالح و شعیب نبی ندارند؛ همان طور که در چندین منبع دیگر به وضوح آمده، تعداد رسولان به مراتب بیش از نفوسی بوده که در قرآن نازل شده و این موضوعی دارای اهمیت زیاد است.^(۲۶)

جالب آن که نظریه پریندر (Parrinder) این است که عنوان نبی به سلسله ای از انبیا اطلاق می شود که در (ادیان نبوی) (Prophetic religions) - یهودی، مسیحی و

اسلام - ظاهر شده‌اند؛ در حالی که هرامتی، دارای رسولی بود که برای ادیان هندی و ادیان شرق دور - (ادیان عقلانی) (Wisdom religions) - نیز فرستاده شده است. (Jesus 43)

۳. خصوصیات و مأموریت‌های انبیا و رسولان در متن قرآن:

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، نبوت در میراث حضرت ابراهیم و اخلاف ایشان است و هم‌چنین به نظر می‌رسد که ارتباط نزدیکی با صحف و کتبی دارد که بر آنها نازل شده است:

وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ. (عنكبوت / ۲۷)

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوَّةَ. (جاثیه / ۱۶)

به علاوه، در قرآن آمده است که پیامبران متعددی به متون مقدسه معینی مرتبط هستند: حضرت ابراهیم با صحف (به معنی طومارها)، حضرت موسی با تورات، حضرت داود با زبور، حضرت عیسی با اناجیل و حضرت محمد با خود قرآن. مضافاً، خصیصه مشترک انبیا این است که جملگی بخشی از میثاق الهی هستند:

وَ إِذَا أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ. (احزاب / ۷)

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ. (آل عمران / ۷۵)

اصطلاح رسول، موارد معینی را نیز تداعی می‌کند: اول آن‌که در قرآن تصریح شده که: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ.»^(۲۷) او در مقام وکیل جامعه‌اش عمل می‌کند و نیز از آن مهم‌تر آن‌که به عنوان نماینده خداوند به سوی امتش فعالیت دارد؛ و در این مقام و

وضعیت دارای اقتدار و اختیار منحصر به فرد است. از نفوس انسانی خواسته می‌شود که به او گوش فرا دهند، به او ایمان آورند و از خداوند و رسولش اطاعت نمایند. کلمات اطاعت و عدم اطاعت، ۲۸ مرتبه در ارتباط با رسول استفاده شده ولی حتی یک مرتبه در ارتباط با نبی استفاده نشده است. ویژگی دیگر آن که رسول (بلاغ مبین) را با خود همراه می‌آورد: «وما علی الرسول إلا البلاغ المبین.»^(۲۸)

رسولان آینده

نکته آخر آن که تفاوت مهمی که نویسندگان بهائی بین انبیا و رسل یافته‌اند، در آیه ۳۴ از سوره اعراف به آن اشاره شده است: «یا بنی آدم اِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی.»

اما مفسرین اسلامی و اکثر مترجمین بعدی غربی فعل مذکور در این آیه یأتینکم را بخشی از عبارتی شرطی دانسته و استدلال کرده‌اند که «استفاده از فعل مؤکد یأتینکم مبین هدف تأکید و تقویت مفهوم شرطی است.» (Moayyad, Historical 79) بدین علت، یوسف علی این عبارت را این‌گونه ترجمه کرده است: «هرگاه رسولانی بیایند شما را» (۳۴۹) و در نسخه آربری (Arberry) این‌گونه آمده است: «اگر احیاناً شما را رسولانی بیایند.» (۱۴۶) در این جا، دو اعتراض بدیهی به مفهوم شرطی وجود دارد. ایراد اول، مبتنی بر فعل عربی اِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مذکور در آیه مزبور است. این فعل مضارع از ریشه ثلاثی (أ ت ی) از فعل ناقص یایی است و دلالت بر وقوع فعل در آینده دارد (Kassis, Concordance xxviii) و پسوند نون تأکید در یأتین فعل را در وضعیت مؤکد قرار می‌دهد. این‌گونه فعل باز هم در قرآن، در آیه ۳۸ از سوره بقره^(۲۹) آمده که ترجمه آن به نحوی صحیح‌تر صورت گرفته است: «هرآینه شما را از سوی من هدایت خواهد آمد.»^(۳۰) ایراد دوم به ترجمه شرطی یأتینکم این است که این

ترجمه‌های نوین آیه ۳۴ از سوره اعراف به وضعیتی منطقاً متناقض منجر می‌شود؛ زیرا در این جا بر این نکته دلالت دارند که خداوند، احتمال داده است که در آینده رسولانی برای عالم انسانی مبعوث خواهند شد در حالی که در جای دیگر مانند آیه ۴۰ از سوره احزاب^(۳۱) چنین احتمالی را قاطعانه کنار گذاشته است.

سایر ایرادات وارده به مفهوم شرطی این آیه، منوط به درک تعدادی از اشارات و دلالاتی است که در قرآن ارائه شده و این نکته را به ذهن متبادر می‌سازد که دور اسلام دارای مدّت زمان محدودی است.

و لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ. (اعراف / ۳۳)

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ. (رعد / ۳۸)^(۳۲)

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ. (مؤمنون / ۴۳)

مضافاً، قرآن نگرش نفوسی را که معتقدند بعد از درگذشت رسولی، خداوند هیچ رسول دیگری را نخواهد فرستاد و مدّعی هر ظهور جدیدی را مورد تمسخر و استهزا قرار می‌دهند، سرزنش می‌کند:

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ» (مؤمن / ۳۴)^(۳۳)

«ما يأتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس / ۳۰)

خلاصه کلام آن که، سه دلیل عمده وجود دارد که اصطلاحات نبی و رسول در قرآن به صورت کاملاً متفاوت و متمایز به کار برده شده‌اند: اول، کلمات نبی و رسول در دوران‌های متفاوتی از رسالت حضرت محمد در مورد ایشان به کار رفته است؛

دوم، نفوسی که این عناوین در مورد آنها به کار رفته، متفاوتند؛ سوم، این اصطلاحات در اوضاع و قرائین متفاوتی به کار رفته که مبین خصیصه‌های منحصر به فردی در مورد مأموریت تاریخی خاص انبیا و رسل است.^(۳۴)

نویسندگان بهائی از تمایز بین نبی و رسول استفاده کرده‌اند؛ تمایزی که اگر چه مفید است، اما غالباً با مسامحه عرضه شده است.^(۳۵) این تمایز، وسیله‌ای برای توضیح این نکته به دست می‌دهد که اگر چه حضرت محمد آخرین نبی بودند، اما قرآن، ظهور رسولان آینده برای نوع بشر را محتمل می‌شمارد. پیامبر اسلام آخرین رسول نبودند؛ اما استدلال آنها در برخی از نوشته‌های جدلی ضد بهائی مورد انتقاد واقع شده است. از جمله انتقاداتی که مکرراً اظهار شده، این است که این تمایز ممکن است برای انبیا و رسولان قبل از ظهور حضرت محمد اعتباری داشته باشد؛ اما با ظهور آن حضرت، دیگر استدلالی نامربوط است؛ زیرا با ظهور ایشان ابواب نبوت و رسالت هر دو مسدود شد. (خاتمیت، اثر امیرپور، ص ۹۶) در تأیید این استدلال، حدیث زیر نقل می‌گردد: نبوت و مؤسسات رسل الهی به من خاتمه یافت. بعد از من، نه پیامبری خواهد آمد، نه رسولی و نه نبی‌ای. (منقول در Finality اثر نوری، ص ۴) به علاوه، این اثر جدلی به تناقض آشکار در موضع بهائی اشاره می‌کند که حضرت بهاءالله در برخی از آثار بعدی خود تأکید می‌کنند که حضرت محمد، محققاً به نبوت و رسالت خاتمه بخشیدند. (بهائیان، اثر نجفی، ص ۴۳۶) بعداً در این بخش در این مورد بحث خواهیم کرد.

نگرش دیگری به خاتم النبیین عبارت از مطالعه آیه ۴۰ از سوره احزاب با توجه به شرایط مکان و زمان مربوطه است. چنین مطالعه‌ای نشان می‌دهد که اوضاع و احوال، عبارت از نسبت دادن ابوت زید بن حارثه به حضرت محمد است که او را به فرزندخواندگی پذیرفتند. آیات ۲۰ الی ۴۰ سوره احزاب شرح و وصف زندگی زید

و ازدواج او با زینب^(۳۶) است. حاصل این داستان، یعنی آیه ۴۰ حاکی از آن است که حضرت محمد پدر زید یا «أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» نیستند و به این ترتیب فرضیه ابوت از طریق وراثت یا حق پسر ارشد را منتفی می‌سازد. همان‌طور که در بالا ذکر شد، این از خصوصیات سلسله نبوت ابراهیمی بود.^(۳۷)

بحث لینگر طائف حول این موضوع است که نقطه قوت این آیه، ابوت حضرت محمد است نه اختتام نبوت، این آیات این نکته را نیز روشن می‌سازد که در آیه، پسرخوانده‌ها نباید به نام پدرشان که واسطه ولادت آنها بوده‌اند نام‌گذاری شوند؛ و از آن زمان، زید به جای آن‌که زید بن محمد خوانده شود، زید بن حارثه خوانده شد. او از حدود ۳۵ سال قبل از آن، موقعی که به فرزندخواندگی پذیرفته شد، زید بن محمد خوانده می‌شد؛ اما این تغییر و تحول نه بر فرزندخواندگی او تأثیری گذاشت و نه به هیچ‌وجه بر محبت و صمیمیت فیما بین آن دو که در آن موقع به دهه ۶۰ و ۵۰ عمر خود نزدیک می‌شدند، اثری نامطلوب نهاد. صرفاً نوعی یادآوری بود که ارتباط خونی بین آنها وجود ندارد و به بیان حق به این مفهوم ادامه یافت: «ما کان محمدٌ أباً أحدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ.» (Lings, Muhammad)

(213-4)

شارع اسلام در مقام خاتم

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، احادیث بسیاری وجود دارد که عبارت خاتم النبیین را دال بر ختم نبوت تلقی می‌کنند؛ اما اختتام یک فعالیت، تنها یکی از معانی (ختم) است. کاربرد تاریخی این کلمه، تعبیر و تفاسیر دیگری را نیز در بر می‌گیرد که ذیلاً ذکر می‌شود.

مختوم و مهمور ساختن به معنی تضمین اعتبار یا وسیله‌ای برای ممانعت از باز کردن غیرمجاز ظرفی بدون اطلاع صاحب آن نیز هست. در عربستان قبل از اسلام، از مهر و خاتم به جای امضا استفاده می‌شد که به سند یا مدرک اعتبار می‌بخشید. از آنها برای ضمانت حفظ مال و اموال از هر گونه دست‌خوردگی استفاده می‌شد و به این ترتیب، نقش قفل و کلید را به عهده داشتند. در اختیار داشتن مهر و خاتم شخص دیگر به منزله شاهد و مدرکی بود که این شخص واجد اختیارات صاحب اصلی مهر است. فی‌المثل، فرعون، مهر خود را به عنوان نشان اقتدار به حضرت یوسف سپرد.^(۳۸)

ایزابیل، نامه‌ای را به نام آحاب جعل کرد و آن را برای این که از اعتبار لازم برخوردار شود، با مهر آحاب مهمور ساخت.^(۳۹) احادیث مطالبی را در باره خاتم (مهر) حضرت محمد بیان می‌کنند؛ فی‌المثل، بخاری شرح می‌دهد که حضرت محمد اظهار تمایل فرمود که برای بی‌زانس مکتوبی بنویسد؛ پس به او گفتند که این مکتوب خوانده نخواهد شد مگر آن که مختوم به مهر باشد. لذا، آن حضرت در سال هفتم هجرت، مهری نقره‌ای اختیار فرمود که عبارت (محمد رسول‌الله) بر آن نقش بسته بود. (Allan, Khátam 1103)

عبارت خاتم النبیین در موارد متعدّد در اشعار کلاسیک عرب مشاهده می‌شود. شعری از دیوان امیه بن ابی‌السّالت از حضرت محمد به عنوان نفسی «الذی به ختم الله النبیین من قبله و من بعده»^(۴۰) یاد می‌کند. این بیت، تلویحاً به ظهور انبیا بعد از حضرت محمد اشاره دارد، به نحوی که از فعل ختم در این جا معنای پایان یافتن چیزی مستفاد نمی‌شود. فریدمان این احتمال را مطرح می‌سازد که این کلمه به معنای «او مهر (تأیید) خود را بر آنها کوبید». (همان مأخذ) باشد. این نظریه که

حضرت محمد برای تأیید انبیای سلف ظهور فرمود، مؤید به آیه ۳۷ از سوره صفات است که می‌فرماید: «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ».

شواهد دیگری دال بر این اعتقاد وجود دارد که خاتم النبیین بودن حضرت محمد در ایام اولیه اسلام به طور کلی و عمومی پذیرفته نشد. در شرحی مذکور در نقاید، که به توصیف عبارت خیرالخوانیم (بهترین مهرها) می‌پردازد، ابو عبیده مفسر که در سال ۲۰۹ هجری درگذشت، می‌گوید: «مقصود او (شاعر) این است که نبی اکرم ... خاتم انبیا است، یعنی او بهترین انبیا می‌باشد.» (نقاید، ۴۳۹)

ابوریاش القیسی در تفسیر خود در خصوص هاشمیه الکمیت، تفسیر مشابهی را بیان می‌کند. ابوریاش در تفسیر شعری که در آن به حضرت محمد به عنوان خاتم (یا خاتم) الانبیاء اشاره کرده، می‌گوید: خاتم الانبیاء به معنای کسی است که انبیا را ختم نموده؛ از طرف دیگر خاتم الانبیاء به معنای (جمال انبیا) یا (بهترین آنها) است. (Friedmann, Prophecy 57) حدیث صریح دیگری که این نظریه را تأیید می‌کند، به عایشه منسوب است که می‌گوید: «قُلِ (النَّبِيِّ) خاتم النبیین ولا تقل لا نبی بعده.»^(۴۱) عبارت خاتم النبیین در این جا نمی‌تواند به معنای (آخرین پیامبر) باشد، اما به مفهوم بهترین نبی قابل درک است. هم‌چنین، عالم نحوی مشهور کوفی، الثعلب،^(۴۲) معتقد بود، الخاتم کسی است که انبیا را مختوم ساخت و الخاتم، بهترین پیامبران از لحاظ شخصیت و ترکیب عنصری است. (العینی، منقول در Friedmann, Prophecy 58)

تفاسیری که در مدح و ثنای^(۴۳) خاتم و مهرآمده، به نظر می‌رسد دال بر آن است که حتی در سده سوم اسلام، هنوز تعابیر متفاوتی در مورد خاتم الانبیاء وجود داشت. این تعابیر، به درون احادیث مرویه نیز راه پیدا کردند؛ فی‌المثل، گفتاری از حضرت

علی علیه السلام نقل می‌گردد که: «محمد خاتم النبیین و أنا خاتم الوصیین»^(۴۴) اگر خاتم صرفاً به معنای پایان و آخر می‌بود، بیان حضرت علی را که خود را خاتم الوصیین می‌خوانند؛ چگونه باید درک کرد در حالی که طبق عقاید شیعه امامیه، بعد از آن حضرت، ۱۱ نفر بر مسند امامت جالس می‌شدند و بنا به عقیده فرقه سنی، خلافت بعد از ایشان تداوم می‌یافت؟ هم‌چنین، یکی از نویسندگان بهائی، دلالات ضمنی حدیثی را که گزارش می‌شود پیامبر بیان کرده، مورد بحث قرار می‌دهد. در این حدیث آمده است: «من آخرین پیامبر هستم و مسجدی که بنا می‌کنم، آخرین مسجد است.»

روشنی، استدلال می‌کند که اگر اصطلاح (آخرین مسجد) به این مفهوم درک می‌شود که در دور اسلام مسجد دیگری ساخته نخواهد شد، این تناقض نامعقولی است؛ مگر آن‌که در جهت مدح و ثنا بیان شده باشد. بر این پایه، اصطلاح خاتم النبیین به این نکته راجع است که نبی اکرم، انبیای قبل از خود را مورد تأیید قرار داد و به این ترتیب، از اهالی عربستان که نبوت انبیای پیشین به خصوص انبیای سلسله ابراهیمی را نپذیرفته بودند، خواسته شد که به نبوت آنها ایمان بیاورند. (خاتمیت، اثر روشنی، ص ۳۱ - ۳۰)

به علاوه، معانی مختلفی برای خاتم در قرآن بیان شده است؛ در یکی از آیات به شراب سرپوشیده (مختموم) در یوم‌الله اشاره شده که تشنگی ابرار را فرو خواهد نشاند و این شراب (ختمه مسک)^(۴۵) است.

خلاصه کلام آن‌که، شواهد مستدل و قطعی وجود دارد که کلمه خاتم از لحاظ ناسوتی و دنیوی، برای مسلمین اولیّه به معنای آخرین و نهایی نبوده است. مواردی که در اشعار کلاسیک عربی و مجموعه احادیث وجود دارد، دال بر آن‌که کلمه خاتم

به معنای «مؤید (انبیای سابق)» استفاده شده و مفهومی تجلیلی «بهترین انبیا» را داشته است.

شارع اسلام به عنوان یوم الآخر^(۴۶)

توضیح برجسته و غالب در خصوص خاتم النبیین در کتب بهائی آن است که حضرت بهاءالله، تحقق معادشناسی قرآنی است. از این دیدگاه، حضرت محمد، آخرین پیامبر قبل از یوم آخر است نه این که در این دنیای فانی، به طور کلی، آخرین پیامبر باشند. مجموعه‌ای از منابع قرآنی دالّ بر این عقیده را حضرت ولیّ امرالله فراهم آورده‌اند که در کتاب گاد پاسز بای^(۴۷) مندرج است: (مآخذ قرآنی توسط نویسنده افزوده شده است).

«حضرت رسول اکرم در قرآن مجید، ظهور مبارک را به (نبأ عظیم)^(۴۸) تعبیر و آن یوم فخیم را یوم "یأتیهم الله فی ظلّی من الغمام"^(۴۹) و "جاء ربک و الملك صفّاً صفّاً"^(۵۰) و "يقوم الرّوح والملائكة صفّاً"^(۵۱) توصیف فرموده و در سوره مبارکه (یس) که به قلب فرقان موسوم و موصوف؛ این ظهور اعظم را به (رسول) ثالثی که لأجل اكمال و اعزاز رسولین سابقین ظاهر گشته، ستوده و به بیان "فعزّزنا بثالث"^(۵۲) توصیف فرموده است؛ و نیز در صفحات همان سفر جلیل، این یوم کریم به القاب مهیمنه: (یوم عظیم)^(۵۳) (یوم آخر)^(۵۴) (یوم الله)^(۵۵) (یوم القيامة)^(۵۶) (یوم الدّین)^(۵۷) (یوم التّغابین)^(۵۸) (یوم الفصل)^(۵۹) (یوم الحسرة)^(۶۰) (یوم التّلاق)^(۶۱) (یوم قضی الامر)^(۶۲) و (نفتح فیہ اخری)^(۶۳) و (يقوم النّاس لربّ العالمین)^(۶۴) و "تری کلّ امة جائیه"^(۶۵) و "تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السّحاب"^(۶۶) و "یوم الحساب"^(۶۷) و "یوم الآرفة إذ القلوب لدى الحناجر کاظمین"^(۶۸) و "صعق من فی السّموات و من فی

الارض الآمن شاء الله^(۶۹) و "تذهل كل مرضعة عما ارضعت و تضع كل ذات حمل حملها"^(۷۰) و "اشرقت الارض بنور ربها و وضع الكتاب و جىء بالنبيين و الشهداء و قضى بينهم بالحق و هم لا يظلمون"^(۷۱) خوانده شده است. «(قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۱۲-۲۱۱)

جالب آن که حضرت بهاء الله (خاتم النبیین) را از لحاظ معادشناختی به ظهور یوم الله ارتباط می دهند: امروز، کلمه مبارکه «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» به «یوم یقوم الناس لرب العالمین»^(۷۲) منتهی شد.^(۷۳)

«ولکن این یوم غیر ایام است. از ختمیت خاتم، مقام این یوم ظاهر و مشهود. نبوت ختم شد. حق با رایت اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق.»
(آیات الهی، ج ۲، ص ۳۲۰)

این مفهوم که حضرت محمد به یک دور کلی در تاریخ دینی خاتمه می بخشند، در تفاسیر شیعی و شیخی از این آیه طنینی شدید و انعکاسی بلیغ می یابد. در نهج البلاغه که مجموعه ای از بیانات حضرت علی (ع) است، حضرت محمد، خاتمه دهنده به آنچه که از قبل از آن حضرت بوده و گشاینده برای آنچه که توسط ایشان منتهی شده، توصیف شده است. (نهج البلاغه، ص ۱۰۹)

در زیارت نامه حضرت امام علی نیز بیانی است خطاب به حضرت محمد که می گوید:

«السّلام علی محمد رسول الله خاتم النبیین و سید المرسلین و صفوة ربّ العالمین، امین الله علی وحیه و عزائم امره و الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل...»^(۷۴)

کوربن درک کلاسیک شیعه از خاتم النبیین را با تعبیری تلخیص می‌نماید که احتمال تجلی آتی خداوند برائمه یا ولی را باز می‌گذارد؛ کوربن توضیح می‌دهد که دورامامت با وظیفه (ولایت) و (تفسیر معانی مکنونه آیات الهی) آغاز گردید:

بعد از دوره النبوة که با حضرت محمد خاتم النبیین به انتها رسید، دوره الولاية یعنی دوره فعلی تحت حکومت روحانی امام دوازدهم، امام غایب، شروع می‌شود... (Spiritual 58)

قوای امام دوازدهم - یعنی قائم - در مطالعات ارزنده ساکدینا در خصوص موعودباوری اسلامی بیشتر بحث می‌شود. طبق احادیث، شخصی قیام خواهد کرد «که نام او نیز محمد، کنیه اش - مانند کنیه اجدادی - مانند رسول الله خواهد بود و عالم را از عدل و داد مملو خواهد ساخت همان طور که از ظلم، جور و بیداد مملو گردیده است»^(۷۵) او «افضل» ائمه (همان مأخذ، ص ۷۱) خواهد بود و اقتدار الهی را برقرار خواهد ساخت. (همان مأخذ، ص ۱۶۲) حضرت امام جعفر صادق - امام ششم - نحوه بیعت نفوس با امام دوازدهم را این گونه توضیح می‌فرماید:

از دست او نوری خواهد تابید و او خواهد فرمود: «هذه يدالله؛ هذا من هدايته و امره» و او این آیه قرآنی را تلاوت خواهد فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ...» (سوره فتح، آیه ۱۰) (Sachedina, Islamic 162)

نکته جالب آن که، قائم، کتاب جدیدی نازل خواهد فرمود: «قائم با اقتداری جدید، کتابی جدید و نظمی جدید قیام خواهد کرد.» (Sachedina, Islamic 175) اما، این موضوع با انتقاد برخی منابع شیعی روبرو شده، زیرا قائل شدن قدرت نسخ دیانت اسلام برای امام دوازدهم با اعتقاد اسلامی خاتم النبیین مبینت دارد. دفاع محدثین شیعه این است که قائم این تحولات را با اقتدار موهوبه الهی انجام خواهد داد. شیخ طبرسی استدلال می‌کند که از لحاظی «آنها اسلام را نسخ نمی‌کنند ... بلکه

برعکس، آنها حکومت واقعی و اصیل و تحریف نشده اسلامند.» (همان مأخذ، ص ۱۷۶)

به این ترتیب، حضرت محمد را از دیدگاه شیعه دوازده امامی، از این لحاظ که آخرین پیامبر و رسول قبل از ظهور یوم القیامة، قیام قائم و طلوع دور جدید دینی در تاریخ روحانی عالم انسانی اند، می توان خاتم انبیا و مرسلین تلقی کرد. حضرت بهاء الله نیز محققاً حضرت محمد را چنین مورد ستایش قرار داده اند: «الصلوة و السلام علی سید العالم و مرئی الامم الذی به انتهت الرسالة و النبوة...»^(۷۶) «أسألك ... بالذی جعلته خاتم انبیائک و سفرائک...»^(۷۷)

لهذا از لحاظی، عنوان قرآنی خاتم النبیین تلویحاً اشاره به آن دارد که نبوت و رسالت عبارت از تجلی الهی به انسان است که با حضرت محمد به انتها رسید.

«از منظر بهائی، با حضرت باب و حضرت بهاء الله عالم انسانی وارد دور کلی دینی جدیدی شد که تجلی الهی در آن به نحو اکمل صورت پذیرفت. در این دور کلی، حرکتی فراتر از مفاهیمی چون (نبی) و (رسول) صورت گرفت.» (Cole, Concept 18)

در تأیید این کلام، باید گفت جالب است که مؤلفین در آثار حضرت بهاء الله حتی یک مورد را نمی توانند پیدا کنند که آن حضرت به خودشان به عنوان نبی^(۷۸) یا رسول اشاره کرده باشند.^(۷۹)

تبیین خاتم از قلم حضرت بهاء الله

علاوه بر تبیین معادشناختی که در بالا ذکر شد، نگرش حضرت بهاء الله به خاتم النبیین در کتاب اقدس از توضیحات کلامی و عقیدتی بهره می برد. حضرت

بهاء الله توضیح می‌فرمایند که مظاهر ظهور الهی دارای دو مقام هستند؛ یکی مقام بشری (مقام تفصیل)، و دیگری مقام الهی (مقام وحدت). وحدت مظاهر ظهور الهی در مقام الهی آنها مشهود است؛ یعنی جایی که جمیع آنها از اسامی و عناوین واحدی بهره‌مند هستند، یعنی وحدت صفات:

«... در مقام توحید و علو تجرید، اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحته بر آن جواهر وجود شده و می‌شود...» (ایقان، ص ۱۱۷)

صفت خاتمیت نیز از این دیدگاه کلامی و عقیدتی مستثنی نیست؛ آن را می‌توان در مورد جمیع مظاهر ظهور الهی به کار برد:

«اگر جمیع، ندای انا خاتم النبیین بر آرند، آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه، زیرا که جمیع، حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت... اند.» (ایقان، ص ۱۱۸)

این نمونه‌ای از ماهیت مثالی صفات مظهر ظهور است. جمیع آنها مهر ختم بر نبوات قبل از خود گذاشته‌اند، زیرا وعود کتب مذهبی قبل را تحقق بخشیده‌اند. فی‌المثل، کتاب ایقان (ص ۱۶) نشان می‌دهد که چگونه حضرت محمد، نبوات رجعت حضرت مسیح را که در عهد جدید مذکور است، تحقق بخشیده‌اند. بنابراین، این نبوات با ظهور حضرت محمد ختم شد؛ همان‌طور که حضرت عیسی مسیح، نبوات کتاب مقدس عبرانی در خصوص نفس موعود^(۸) را ختم فرمود و حضرت بهاء الله، ختم‌کننده نبوات قرآن در خصوص یوم‌الآخر بودند.

از دیدگاهی عمیق‌تر، هر مظهر ظهوری با ظهور خویش، انتظارات معادشناختی کتب مقدسه دینی خود را ختم فرموده، تحقق می‌بخشد. علمای الهیات مسیحی، به آن عنوان «معادشناسی تحقق یافته»^(۸۱) را می‌دهند.

طبق این نظریه، انتظارات آینده از نوع مصیبت‌بار، نوعی تحریف بود و تنها معادشناسی «تحقق یافته» مبین مقام و جایگاه راستین عیسی است. مسلماً، در انجیل یوحنا شواهدی وجود دارد که عیسی در این زمان قطعی و مسلم تلقی می‌شود. مردم جلال را مشاهده کرده بودند.^(۸۲) یوم داوری و جزای این عالم «هم‌اکنون»^(۸۳) است. (Guthrie, New Testament 799-800)

تفسیر خود حضرت بهاء‌الله از آیه بیستم سوره قرآنی ق که می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ...» تأییدی بر «معادشناسی تحقق یافته» است. تبیین حضرت بهاء‌الله از این آیه - که بنا به درک مفسرین اسلامی، اشاره به واقعه‌ای در آینده دارد که مقارن یوم‌الجزا است - چنان است که هم‌اکنون واقع شده است: «چقدر بی‌ادراک و تمیزند. نفخه محمدیه را که به این صریحی می‌فرماید ادراک نمی‌کنند ... بلکه مقصود از صور، صور محمدی است.» (ایقان، ص ۷۶)

آیا شواهدی در قرآن، حدیث و الهیات اسلامی وجود دارد که تعلیم وحدت مظاهر ظهور را که حضرت بهاء‌الله بیان فرمودند، تأیید کند؟ در قرآن، وحدت مظاهر ظهور مؤکداً در چهار آیه بیان شده که دو آیه از آن به انبیا و دو آیه به وحدت رسل اشاره دارد:

وَمَا أَوْتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لِانْفِرَوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ. (بقره / ۱۳۱)

وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لِانْفِرَوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ. (آل عمران / ۷۸)

لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ. (بقره / ۲۸۵)

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ لَمْ يَفَرَّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ ...
(نساء / ۱۵۲)

مضافاً، این آیات، نفوسی را که هیچ فرق و امتیازی بین انبیا و رسولان قائل نمی‌شوند، تحسین می‌کند و آنها را از جمله پیروان صراط مستقیم تلقی می‌کند. این مفهوم وحدت انبیا را تا حدی از احادیث نیز می‌توان درک کرد؛ فی‌المثل، احادیثی وجود دارد حاکی از آن که حضرت محمد، بالصراحه امتناع فرمودند از این که بر یکی از انبیای اصاغر^(۸۴) مانند یونس، برتری داده شوند؛ بقوله تعالی: «مرا بر یونس بن مثنیٰ تفوق ندهید؛ زیرا آن چه را که من در قسمت علیای عرش الهی مشاهده کردم، او در بطن ماهی دید.» (Al-Bursawi, Tafsir 211) سایر احادیث، شرح می‌دهند که چگونه حضرت نبی اکرم امتناع فرمودند که ایشان را (خیر البریه) بخوانند و معتقد بودند که این صفت و لقب برای حضرت ابراهیم مناسب‌تر است و امتناع کردند که بر حضرت موسی برتری داده شوند^(۸۵) و به پیروان خود توصیه فرمودند که بین انبیا، هیچ فرق و تفاوتی قائل نشوند.
(Freidmann, Prophecy 52)

بحث

از لحاظ تاریخ، نظریه وحدت انبیا چندان دیر نپایید. طولی نکشید که سنت اسلامی، حضرت محمد را به عنوان بهترین پیامبران و برتر از دیگران به تصویر کشید. قبلاً حدیثی که بر ختم نبوت تأکید داشت، نقل گردید. در حدیث معروف الشفاعة، حضرت محمد، تنها پیامبری است که می‌تواند در یوم جزا و

داوری از سوی عالم انسانی به شفاعت و وساطت قیام کند. (Freidmann, Prophecy 54) حدیث دیگری نیز ختم النبوة را جزیی از تفوق و برتری نبی اکرم تلقی می‌کند:

من درشش مورد بر (سایر) انبیا مرجح هستم: توانایی بیان کلام به ایجاز به من اعطا گردید؛ با خوف (که الله با آن اعدای مرا مغلوب ساخت) مساعدت شدم؛ (برداشت از) غنایم جنگی برای من مشروع گردید؛ زمین از برای من مسجدی و (ماده‌ای) تطهیرکننده شد؛ من برای همه مردم مبعوث شدم؛ و سلسله انبیا به من ختم شد. (صحیح ترمذی، ۲ - ۴۱؛ ترجمه انگلیسی در Prophecy 54, Friedmann)

مضافاً، حدیث به ذکر اسامی و عناوین جامع نبی اکرم می‌پردازد: «أما النبیین فأنا»^(۸۶) مولانا می‌گوید: «نام احمد (یعنی حضرت محمد) نام جمله انبیاست.» (Mathnavi 25)

این مفهوم برتری و رجحان حضرت محمد، جزء تشکیل‌دهنده و مکمل ایجاد و توسعه مفهوم (کلمه محمدی) (Affifi, Mystical 66) Muhammadan Logos در اسلام به ویژه در میان اهل تشیع و تصوف بود. در تأیید آن، احادیثی چند وجود دارد که در طی آن، حضرت محمد مدعی ازلیت (Pre - existence) شدند. فی‌المثل، در یک مورد، روایت شده که ایشان فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَأَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالظُّلَيْنِ.» (Affifi, Mystical 66) Muhammadan Logos)) هنری کربن این دیدگاه را این‌گونه تلخیص می‌کند:

نقطه آغاز دور نبوت بر وجه ارض عبارت از وجود حضرت آدم بود. از نبی تا نبی (احادیث تعداد آنها را ۱۲۴,۰۰۰ نفر ذکر می‌کنند) از رسول تا رسول (که بر ۳۱۳ نفر بالغ می‌شوند)، از نبی اعظم تا نبی دیگر (شش) یا شاید

هفت نفر بودند) این دور تا ظهور حضرت عیسیٰ، آخرین نبی بزرگ فرعی ادامه می‌یابد. با ظهور حضرت محمد، این دایره تکمیل و بسته شد. حضرت محمد به عنوان خاتم (که بر جمیع انبیای گذشته، مهر ختم می‌زند) عبارت از تجلی حقیقت ازلی ابدی برانبیا، روح اعظم، انسان کامل است ... به این علت است که آن حضرت می‌تواند بگوید: «من اولین پیامبران در عالم خلقتم (روح اعظم ازلی در عالم وجود)، آخرین آنها هستم که مبعوث و ظاهر می‌شوم. هر یک از این انبیا ... یک مظهر خاص بود، بخشی از واقعیت این حقیقت ازلی نبوی بود. (Histoire 98-99)

بدیهی است که این مفهوم کلمه اوج الهیاتی بود که حضرت محمد را به عنوان بهترین پیامبران توصیف می‌کرد. آن حضرت از این دیدگاه به عنوان «حقیقة الحقائق، العقل الاول، الروح الاعظم، القلم الاعلی و اصل العالم» توصیف شدند. (Affifi, Mystical 66)^(۸۷) لذا تغییری در نگرش مسلمین به نبی خود صورت گرفت و عوامل زیربنای این تحوّل به بحث ما مربوط می‌شود. حضرت محمد که ابتدا با سایر انبیای گذشته در رتبه واحد بودند، بعداً به عنوان خاتم النبوة و برتر از جمیع انبیای الهی به تصویر کشیده شدند. فریدمان استدلال می‌کند که این تغییر، بازتاب توسعه آگاهی مسلمین است که بعد از رحلت حضرت محمد واقع گردید و جامعه اسلامی به این وسیله، تدریجاً اطمینان و اعتماد به خود و نیز اعتقادی راسخ یافت که مقدر بود خصیصه برجسته جهان‌بینی اسلامی گردد (Prophecy 52).

در این رابطه، ظهور بسیاری از ادعاهای کذب نبوت در جامعه اسلامی در قرون اولیه صورت گرفت. «اعتقاد به ختم نبوت، عنصری اساسی در مساعی اسلامی برای تضعیف مشروعیت هر گونه ادعای نبوت بود.» (Prophecy 68)

اگر چه عوامل تاریخی بر تبلیغ و ترویج این تأکید و اصرار بر خاتمیت حضرت محمد و برتری ایشان بر سایر انبیای الهی سخت مؤثر بود، اما دیدگاه بهائی در مفهوم مظهر ظهور که در کتاب ایقان بیان گردیده، روشن و واضح است. مبنای نگرش مطرح در ایقان، درک این نکته است که هر یک از آیات نازل در کتب مقدسه دارای معانی متعددی است که مکمل یکدیگرند: «نحنُ نتکلمُ بکلمةٍ و نُرید منها إحدى و سبعین وجهاً».^(۸۸)

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان به عبارات فوق اشاره فرموده با نشان دادن مقام تفصیل حضرت محمد، بر برتری آن حضرت تأکید می فرمایند. در این مقام (محمد خاتم النبیین) دال بر بی مثیل بودن ایشان نسبت به انبیای سلف است: «تلك الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (بقره / ۲۴)

با این که خود آن حضرت فرمود: «أما النَّبِيُّونَ فأنَا» و هم چنین فرمودند: «منم آدم و نوح و موسی و عیسی» چنان چه ذکر شد. مع ذلک تفکر نمی نمایند بعد از آن که بر آن جمال ازلی صادق می آید، به این که فرمودند: «منم آدم اوّل»، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: «منم آدم آخر» و هم چنان که بدء انبیا را که آدم باشد، به خود نسبت دادند، همین قسم ختم انبیا هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود. (کتاب ایقان، ص ۱۰۸-۱۰۷)

عبارت (خاتم النبیین) نقش خاص حضرت محمد را بیان می کند که خاتمه دهنده به دوره ای از تاریخ دینی و آغاز دهنده به دوره ای جهانی تر و عمومی ترند که با تحقق معادشناسی یوم الله مرتبط است. کتاب ایقان (ص ۱۱۶) توضیح می دهد که:

«مقام دیگر، مقام تفصیل ... است. در این مقام، هر کدام را هیکلی معین و امری مقزّر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است. چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند.»^(۸۹)

حضرت بهاءالله می فرماید: اگرچه برخی از مظاهر ظهور، صفات الهی را با تالّو و درخششی به مراتب بیشتر از سایرین مشهود می سازند، اما تفاوت آنها صرفاً منبعث از میزان پذیرش و ظرفیت مخاطبین بشری آنها است. هر یک از مظاهر ظهور آن قدر که در محدوده ظرفیت و استعداد نفوس مخاطب آنها و مردم عصر و زمان ایشان است، بیان می فرمایند^(۹۰) و با توجه به این قراین، مقام فرق و تفصیل که قرآن و حدیث برای حضرت محمّد قائل شده، از لحاظ روحانی بهتر قابل درک می باشد.

حضرت ولیّ امرالله توضیح می فرماید که این تفاوت و اختلاف:

«دلیلش آن نیست که انبیای الهی در گذشته عاجز بوده اند که مقادیر بیشتری از حقایق عالیّه ای را که بالقوه در پیامشان مکنون بود ظاهر سازند؛ بلکه دلیلش عدم بلوغ و عجز مردم هر عصر و زمان بوده که نمی توانسته اند به جذب حقایق بیشتری بپردازند.» (نظم جهانی بهائی، ص ۸۱)

نظر اجمالی و تلخیص تحلیلی

در طیّ این مقاله، این نکته را خاطرنشان ساختیم که امر بهائی، صفت خاتم النبیین را در مورد شارع دیانت سابق کاملاً می پذیرد. در تحلیل های متوالی و منطقی این موضوع موارد زیر را نشان دادیم:

۱. اصطلاحات نبی و رسول دارای کاربردهای معنایی کاملاً متفاوتی در قرآن هستند که گاهی اوقات هم‌پوشی دارند و با زبان هم‌آیند ادیان عالم دارای ارتباط‌اند. این تفاوت‌های معناشناختی در برخی از آیات، احتمال ظهور رسولانی در آتیه را کاملاً محفوظ نگاه داشته‌اند. هم‌چنین به این نکته نیز اشاره شد که لغت (خاتم) نیز در اسلام اولیه، به مفاهیم گوناگون درک می‌شد.

۲. در تحلیل عمیق‌تر زبان دینی که از صورت تحت‌اللفظی و ظاهری آن عدول می‌کرد، نشان دادیم که حضرت بهاءالله می‌پذیرند که صفت (خاتم) و مسلماً تمامی صفات متعالیه دیگر در جمیع مظاهر ظهور الهی، ذاتی است؛ و مشهود شد که کتاب ایقان این پذیرش را به وجود معادشناختی و ظهور هر شارع دینی ربط می‌دهد.

۳. معانی ضمنی خاص هزاره‌ای خاتم النبیین از منابع قرآنی، حدیث و شیعی برای درک بهائی از اتمام دوره نبوی و شروع دوره تحقق و کمال نشان داده شد.

اسلام در مقام آخرین دیانت

اکنون به بحث در خصوص درک و استنباط بهائی از آیاتی می‌پردازیم که به معنای کمال و خاتمیت اسلام تعبیر و تفسیر شده‌اند: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران / ۱۷)؛ «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...» (آل عمران / ۸۵)

کلمه اسلام در این آیات، بنا به تعبیر و تفسیر بهائی، به تسلیم در مقابل اراده الهی اشاره دارد. مثال‌های زیادی در قرآن در تأیید این تعبیر وجود دارد. فی‌المثل در آیه ۵۳ از سوره قصص می‌خوانیم که خداوند از مؤمنین انتظار دارد که موقع دریافت قرآن اعلام کنند: «إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ»؛ در آیه ۷۳ از سوره یونس، حضرت نوح،

مسلم خوانده شده است. در آیات ۸۴ / ۹۰ از سوره یونس و نیز آیه ۱۲۳ از سوره اعراف، حضرت موسی و پیروانش مسلم خوانده شده‌اند. در آیه ۶۵ از سوره آل عمران می‌خوانیم: «ما کان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً ولکن کان حنیفاً مسلماً». حضرت ابراهیم به یعقوب و فرزندانش می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ.» (بقره/۱۳۲)؛ و حواریون حضرت مسیح با این کلام به وحی الهی پاسخ دادند: «آمَنَّا وَ اشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ.» (مائده / ۱۱۱) نکته مهم آن که حضرت محمد در قرآن به عنوان (أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ)^(۹۱) (انعام / ۱۶۴) توصیف شده، در حالی که از لحاظ تاریخی، بعد از جمیع انبیا و رسل که مسلم خوانده شده‌اند، متولد شدند. این واقعیت که حضرت نوح، حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت یوسف و حواریون حضرت مسیح جمیعاً مسلم خوانده شده‌اند، این مفهوم را به ذهن متبادر می‌سازد که مقصود قرآن از اسلام عبارت از دیانت کلی الهی، «دین الله من قبل و من بعد» (کتاب اقدس، بند ۱۸۲) است که با دیانت تاریخی و مجموعه‌ای از احکام (یعنی شریعت) متفاوت است. در یک موضع، قرآن اظهار می‌دارد که اسلام همان دینتی است که بر نوح، ابراهیم، موسی و عیسی نازل گردید: «شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِينا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّينا بِهِ ابراهیم وَ موسی وَ عیسی.» (شوری / ۱۳)

به این ترتیب، برخی از محققین (Kassis, Concordance 1079) لفظ اسلام را به معنای «تسلیم، فرمانبرداری، فروتنی و اطاعت» و مسلمان فعال را «مطیع، فروتن و تسلیم در مقابل خداوند» ترجمه کرده‌اند؛ لذا بهائیان بدان مفهوم قرآن مسلمان تلقی می‌شوند؛ زیرا آنها معتقدند که دیانت آنها تجدید اسلام، یعنی تسلیم در مقابل اراده الهی است.^(۹۲) حضرت بهاء الله در ارتباط و انطباق با این دیدگاه می‌فرماید: «تَاللهِ الْحَقُّ إِنَّ الْمُنْتَظَرَ قَدْ ظَهَرَ وَإِنَّ لَهُ مُسْلِمُونَ.» (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۰۹) از

بهائیان خواسته می‌شود که «خود را در جنب اراده حَقّ فانی و لاشیء محض» مشاهده نمایند. (گنج شایگان، ص ۱۷۸)

ارتباط متقابل جالبی بین این تعبیر بهائی و تحقیق نوین اسلامی در آثار ویلفرد کانتول اسمیت (Wilfred Cantwell Smith) و سید حسین نصر وجود دارد. اسمیت استدلال می‌کند که کلمه اسلام به سه طریق مختلف استفاده شده است. اول اسلامی شخصی برای هر فرد مسلمان است که «دیانت شخصی فعال» است:

اطاعت و فرمانبرداری فرد از اراده الهی وابستگی اختیاری و ملکوتی به حقیقت متعالی الهی و امر آسمانی دارد که او آن را پذیرفته است؛ همان از خودگذشتگی و ایثاری که او به عنوان فردی خاص و زنده در وضعیّت عینی خود نشان داده است. (Smith, Historical 43)

دوم، اسلام به عنوان آرمانی افلاطونی؛ یعنی دین بدان صورت کمال مطلوب و در بهترین حالتی که هست و سوم حقیقت پدیدارشناختی کلّ نظام اسلامی به عنوان موجودیّت سازمان یافته؛ یک واقعیّت ملموس؛ یک پدیده مادی و دنیوی که از لحاظ تاریخی و جامعه‌شناختی وجود دارد». (همان مأخذ)

اسلام در این دو حالت اخیر، نام یک دیانت است. معهذا در وضعیّت اول یعنی اسلام به عنوان دینی شخصی نام یک اقدام است تا یک نهاد: «عکس العمل شخص به امری خطیر و یک مبارزه». (همان مأخذ) استنتاج اسمیت در خصوص استفاده قرآنی از این کلمه به معنای اول آن متوجّه است:

جایی که این کلمه مورد استفاده قرار می‌گیرد، برخی حالت‌ها را به ذهن متبادر می‌سازد که به نحوی اجتناب‌ناپذیر اول مفهوم کلمه را تداعی می‌کند؛ یعنی اقدام

ایمانی شخصی ... در سایر حالات ممکن است این کار را انجام دهد. من شخصاً، حتی در آیات معروف و شناخته شده که امروزه به طور عادی به معنای نام دین تلقی می‌گردد، ضرورتاً مفهومی سیستماتیک و سازمان‌یافته نمی‌یابم. (همان مأخذ، ص ۴۷)

اسمیت در ارتباط با سایر معانی اسلام می‌نویسد: «من به سوی این استنتاج هدایت می‌شوم که مفهوم اسلام به عنوان نظامی دینی و به خصوص در مقام نظامی تاریخی، به نحوی فزاینده غالب می‌شود و نسبتاً جدید است ... دیانت اسلام ... از بدایت امر به نحوی از انحا، بیشتر از تمامی ادیان عالم، حالت مادی و جسمانی پیدا کرده است. (همان مأخذ، ص ۶-۴۵)

مضافاً، نصر استدلال می‌کند که این مرکز اسلام (دیانت اولیه) نقطه وحدت بین اسلام و ادیان عالم است: بهترین راه دفاع از اسلام، در ماهیت یک پارچه آن امروزه عبارت از دفاع از دیانت ابدی (Religio perennis)، یعنی دیانت اولیه (الدین الحنیف) است که در قلب اسلام و نیز در مرکز تمامی ادیان که به لطف و عنایت الهی برای بشر ارسال شده، قرار دارد. (Nasr, Islamic 36)

از سایر آیات مؤید این تعبیر که اسلام آخرین دین است نیز می‌توان با تحلیلی تطبیقی، درکی متفاوت داشت. فی‌المثل، این آیه را که «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» (مائده / ۵) می‌توان با توجه به دو آیه زیر که اظهار می‌دارد ادیان موسی، ابراهیم و یعقوب نیز کامل و تمام بود، روشن ساخت:

«ثُمَّ آتینا موسی‌الکتاب تماماً». (انعام / ۱۵۵)

«كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ [ضمير "ك"] مربوط به حضرت یوسف است] و
يُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا
عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقُ.» (یوسف / ۷)

بنابراین به نظر می‌رسد که هر یک از ظهورات الهیه برای عصر خود، کامل و تمام بود و این صفتی است که در جمیع ظهورات مشترک بوده است. اما این بی‌مثیل بودن، نباید ضرورتاً علت انحصارگرایی شود: (بی‌مثیل بودن) حضرت محمد را نباید به معنای انحصارگرایی نسبت به انبیا و رسولان سابق و انکار آنها درک کرد؛ بلکه باید ناظر بر این الگو دانست که هر رسولی را نسبت به امت خود بی‌مثیل و کامل می‌سازد. (Bijlefeld, Prophet 23-24)

مقصود از این مقاله، بیان توضیحاتی در خصوص اختلافات کلامی و عقیدتی اصلی بین دیانت اسلام و امر بهائی است. امیدواریم که این نگرش بتواند در مساعی بهائیان برای توضیح دیانتشان به مسلمین و ارتباط دادن تعالیم بهائی به الهیات اسلامی نقشی مؤثر ایفا کند. الگوی نگرش به این مسئله نیز می‌تواند به عنوان نمونه‌ای تلقی شود که با آن می‌توان به حل اختلافات کلامی و عقیدتی مشابه بین امر بهائی و سایر ادیان پرداخت.

یادداشت‌ها:

۱. ترجمه مقاله‌ای است که در سال ۱۹۹۳ در مجله مطالعات بهائی، نشریه انجمن مطالعات بهائی در امریکای شمالی درج شده است.
۲. در مواردی که نویسندگان فقط مآخذ را ذکر کرده و از نقل آیات و بیانات خودداری کرده‌اند، جهت سهولت مراجعه، مترجم آیات مورد نظر را داخل [] ذکر می‌کند - م

۳. رَدَّ: به آیه ۲۱۷ از سوره بقره توجه نمایید. [«... ولا يزالون يُقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم إن استطاعوا و من يرتد منكم عن دينه فيمت وهو كافر فأولئك حبطت أعمالهم في الدنيا و الآخرة و أولئك اصحاب النار هم فيها خالدون.»]

۴. Moayyad, *Historical* 78

۵. دادگاه، بیانیه خود را با این اظهار نظر خاتمه بخشید که این عقدها در صورتی که شوهران بهائی شهادت دهند که به خاتمیت اسلام ایمان دارند، قابل تجدید می باشد: «من تاب و آمن منهُم و صدق بكل ما جاء به سيدنا محمد رسول الله ... و عاد إلى الدين الإسلامي الكريم عودةً صحيحةً في نظر اسلام و المسلمين حقاً ... و سلم بأن سيدنا محمد هو خاتم النبيين و المرسلين لادين بعد دينه و لا شرع ينسخ شرعه و أن القرآن هو آخر كتب الله و وحى لأنبيا و رُسله ... قبل منه ذلك و جار تجديد عقد زواجه.» (قرن بدیع، طبع ۱۹۹۲ در کانادا، ص ۷۳۱)

۶. Robinson, *Prejudice* 35

۷. Noori, *Finality* 1

۸. *Religions of Man*

۹. نگاه کنید به آیه ۱۶ از باب ۳ انجیل یوحنا [زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد؛ بلکه حیات جاودانی یابد.]; قرآن، سوره احزاب، آیه ۴۰ [«ما كان محمدُ أباً أحدهِ من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين و كان الله بكل شيءٍ عليماً.»] و آیه ۸ از باب ۴۳ کتاب اشعیا نبی [«قومی را که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کر می باشند بیرون آور.»].

۱۰. در مورد سؤال اول نگاه کنید به *A Baha'i Approach to the Claim of Exclusivity and Uniqueness in Christianity* اثر سینا فاضل و فناپذیر و نیز مقاله *Christian-Muslim Encounter* اثر خوان کول.

۱۱. در متن انگلیسی seal آورده شده که به معنای مهر است. در فارسی نیز خاتم به معنای مهر، انگشتر، نگین، آخرین، بازپسین آمده است. در قدیم مهر جهت مهمور ساختن نامه روی

انگشتر سوار می‌شد و در انگشت امضاکننده قرار می‌گرفت که در موقع لزوم، آن را به جوهر آغشته کرده بر پای نامه می‌زد و به این طریق آن را خاتمه یافته اعلام می‌نمود - م

۱۲. *Concordance* 6:335 اصل این حدیث از صفحه ۲۶۲ (و نیز ص ۲۷۸) جلد اول قاموس ایقان تألیف عبدالحمید اشراق خاوری نقل گردید - م توضیح مترجم: حضرت بهاء الله در برخی از بیانات مبارکه حضرت محمد را به این لقب ذکر کرده‌اند: «الحمد لله وحده والصلوة على من لا نبی بعده» (آیات بینات، ص ۷۴)؛ «والصلوة والسلام على من لا نبی بعده». (همان مأخذ، ص ۸۴)

۱۳. ترجمه حدیث روایت شده از حضرت علی در نهج البلاغه، منقول در *Finality* 5، اثر نوری

۱۴. ترجمه حدیث، صحیح بخاری، ۱۸

۱۵. سورة الصبر نازله از قلم حضرت بهاء الله، ایام تسعه، ص ۲۷۷

۱۶. در متن ترجمه مأخذ آمده است: «... کتاب و اوصیای معینه اش»؛ اما برای انطباق با نقل قول مورد استفاده نویسنده «کتابش» آورده شد - م

۱۷. لوح رضا، مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۳۳۳

۱۸. لوح شیخ نجفی، ص ۳۲

۱۹. لوح سلطان ایران، مجموعه الواح خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۸۳

۲۰. به صورت جمع، در حالت فاعلی به صورت نبیون و در حالت مفعولی به صورت نبیین و در جمع مکسر به صورت انبیا آورده می‌شود.

۲۱. در حالت جمع رسل یا مرسلین می‌آید. کلمه اخیر به معنای فرستاده شدگان است.

۲۲. همان مأخذ، صفحات ۲۴-۲۳

۲۳. سورة انعام، آیات ۸۹-۸۳ [«وَوَهَبْنَا لَهُ اسْحَقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلِ وَ ذَرِيَّتَهُ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ اَيُّوبَ وَ يُوْسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ...»]

۲۴. نویسندگان کلمه Jethro را آورده‌اند که در قرآن وجود ندارد، اما در سفر خروج، باب سوم (یترون) ذکر شده و جمال مبارک نیز در لوحی پدرزن حضرت موسی را (یترون) نامیده‌اند: «و اذکُر اِذ سَاقَ الْکَلِیْمِ غَنَمَ یَثْرُونَ حَمِیْهِ اِلَى الْبَرِیَّةِ» - مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهتی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۱۷۲؛ و در ایقان مبارک (ص ۳۵) در مورد حضرت موسی می‌فرمایند: «... از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند.» لذا به نظر می‌رسد شعیب پیغمبر (اصطلاح اسلامی و قرآنی) با یترون (یا یترون) عبرانی شخص واحدی باشند. نام شعیب در قرآن در سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت ذکر شده است. (نوزده هزار لغت، ذیل یترون) بریتانیکا (ذیل ماده Jethro) می‌گوید که او را Reuel (رعوئیل - سفر خروج، باب ۲، آیه ۱۸) و Hobab (شعیب؟) نیز می‌خوانند. جناب فاضل مازندرانی نیز در رهبران و رهروان (ج ۱، ص ۲۹۶) می‌نویسد: «... به مدین رفت و ۱۰ سال نزد یترون یا شعیب نام در تورات و قرآن که صاحب مقامات عالیّه روحانی بود بزیست...» - م ۲۵. به معنای «نفوسی که ما (خدا) فرستادیم.» این واژه با لغت رسول از یک ریشه است.

۲۶. در این جا، استدلالی علیه نظریه‌ای که محتاطانه در مقاله ونسینک در دایرةالمعارف اسلام *Encyclopaedia of Islam* بیان شده، مطرح می‌گردد. او در آن جا اظهار می‌دارد که: «رسول، همان نبی است؛ اما نبی ضرورتاً در عین حال رسول نیست.» (1127 Rasul) این نکته جالب است که این نظریه که تعداد رسولان به مراتب بیش از انبیا بوده و این که آنها وظایف و مأموریت‌های متفاوتی را انجام داده‌اند، در بیان حضرت بهاءالله که حضرت ولی‌امرالله در دور بهائی (ص ۱۵) نقل فرموده‌اند، مندمج است: «قُلْ هَذَا لَهُوَ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا أُرْسِلَ رَسُولٌ...» (این بیان را حضرت ولی‌امرالله این‌گونه به انگلیسی ترجمه فرموده‌اند:

But for Him no Divine Messenger would have been invested with the robe of prophethood. (مندرج در صفحه ۱۰۴ *World Order of Baha'u'llah*) که ترجمه

تحت اللفظی آن این است: «اگر او نبود، هیچ رسولی به ردای نبوت فائز نمی‌گشت.» - م) ۲۷. سوره یونس، آیه ۴۷؛ سوره نحل آیه ۳۸ [«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»؛ سوره اسرئیل، آیه ۱۵ [«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ سوره مؤمنون، آیه ۴۴ [«ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ»؛ سوره روم، آیه ۴۷ [«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ»]

۲۸. سوره عنكبوت، آیه ۱۸ / سوره نور، آیه ۵۴ / سوره یس، آیه ۱۷ [«و ما عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين»] / سوره مائده، آیه ۹۲ [«فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِين»] / سوره نحل، آیه ۳۵ [«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين»]

۲۹. «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»

۳۰. این مورد در آیه ۱۲۳ از سوره طه است [«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»] نیز آمده است که رادول Rodwell این گونه ترجمه نموده: «از این پس شما را هدایت از سوی من خواهد آمد.» (۱۰۱)

۳۱. [«ما كان محمد أباً أحدٍ من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين»]

۳۲. آربری آن را این گونه ترجمه کرده است: «هر دوری کتابی دارد.» (۲۴۴) این ترجمه، دلالت بر آن دارد که هر دوره از ظهورات الهی دارای کتابی مخصوص به خود است.

۳۳. این آیه در سوره الصبر نازل از قلم حضرت بهاء الله که عمدتاً به توضیح موضوع استمرار ظهورات الهیه اختصاص یافته، نقل شده است. (ایام تسعه، ص ۲۷۴)

۳۴. برای اطلاع از دیدگاه شیخیه در این خصوص به *Development 102* اثر دکتر رأفتی مراجعه نمایید.

۳۵. به *Baha'u'llah 23-26* و *Some Notes 6-7* اثر مصطفی مراجعه کنید.

۳۶. مقصود از زینب، دختر جحش دختر عمه حضرت رسول است. عمه حضرت رسول نامش امیمة دختر عبدالمطلب بود. (نقل از قاموس ایقان، ج ۱، ص ۲۷۱) زید بن حارثه هم غلام حضرت رسول بود - م

۳۷. اما این آیه از وجود امامت (در شیعه) و خلافت (در فرقه سنی) ممانعت نکرد.

۳۸. سفر تکوین، باب ۴۱، آیه ۴۲ [«و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده آن را بردست یوسف گذاشت»]

۳۹. کتاب اول پادشاهان، باب ۲۱ آیه ۸ [«زنش ایزابل ... آن گاه مکتوبی به اسم آحاب نوشته آن را به مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجبایی که با تابوت در شهرش ساکن بودند فرستاد»]

۴۰. *Prophecy 57* (عبارت عربی از مترجم است.)

۴۱. السیوطی، منقول در Friedmann, *Prophecy* 63 - عبارت عربی از مترجم است.
۴۲. نویسندگان al-Tha'lad نوشته‌اند. به نظر می‌رسد اشتباه تایپی باشد. به هر حال، ثعلب، ابوالعباس احمد بن یحیی شیبانی از نحویان کوفه (وفات ۲۹۱ ه.ق) صاحب کتاب فضیح اللغه است - م
۴۳. Doxology به مدح و ستایش خداوند و مظهر ظهور او مربوط می‌شود.
۴۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ۴-۵ - عبارت عربی از مترجم است اما به دو مورد دیگر اشاره می‌شود: مرحوم فیض کاشانی در کتاب تفسیر صافی از کتاب مناقب از حضرت رسول (ص) این‌طور نقل می‌فرماید: عن النبی صلی الله علیه و آله انا خاتم الانبیاء و انت یا علی خاتم الاوصیاء و در صفحه ۱۷ جلد ۲۹ بحار الانوار آمده است: «و ائنی و انت سواء الّا النبوة فائنی خاتم النبیین و انت خاتم الوصیین.» - م
۴۵. سوره مطففین، آیه ۲۶ [إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ... يَسْقُونَ مِنْ رَحِيْقٍ مَخْتُمٍ، خَتَامُهُ مِسْكٌ...]
۴۶. Eschaton لغت یونانی به معنای یوم الآخریا وقایع یوم الآخر است - م
۴۷. کتاب *God Passes By* توسط نصرالله مودت به فارسی ترجمه و تحت عنوان قرن بدیع منتشر شده است - م
۴۸. سوره ص، آیه ۶۷ / سوره نبأ، آیه ۲
۴۹. سوره بقره، آیه ۲۱۰
۵۰. سوره فجر، آیه ۲۲
۵۱. سوره نبأ، آیه ۳۸
۵۲. سوره یس، آیه ۱۴
۵۳. سوره مطففین، آیه ۵
۵۴. سوره بقره، آیات ۸، ۶۲، ۱۲۶، ۱۷۷، ۲۲۸، ۲۳۲ / آل عمران، آیه ۱۱۴ / سوره طلاق، آیه ۲
۵۵. سوره ابراهیم، آیه ۵ / سوره روم، آیه ۴۳ / سوره جاثیه، آیه ۱۴

۵۶. سورة نساء، آیات ۸۷، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۵۹ / مائده، آیات ۱۴، ۳۶، ۶۴ / انعام، آیه ۱۲ / اعراف، آیه ۳۲، ۱۶۷، ۱۷۲ / یونس، آیات ۶۰ و ۹۳ / هود، آیت ۶۰، ۹۸، ۹۹ / نحل، آیت ۲۵، ۲۷، ۹۲، ۱۲۴. در سوره‌های نحل، اسراء، كهف، مریم، طه، انبیاء، حج، المؤمنون، فرقان، قصص، عنكبوت، سجده، فاطر، زمر، فصلت، شوری، جاثیه، احقاف، مجادله، ممتحنه، قلم و قیامة نیز این عبارت ذکر شده است.

۵۷. سورة فاتحه، آیه ۴

۵۸. سورة تغابن، آیه ۹

۵۹. سورة صافات، آیه ۲۱ / مرسلات، آیات ۱۳، ۱۴، ۳۸ / دخان، آیه ۴۰ / نبأ، آیه ۱۷

۶۰. سورة مریم، آیه ۳۹

۶۱. سورة مؤمن، آیه ۱۵

۶۲. سورة بقره، آیه ۲۱۰ / سورة مریم، آیه ۳۹ / سورة انعام، آیه ۵۸۵

۶۳. سورة زمر، آیه ۶۸

۶۴. سورة مطففین، آیه ۶

۶۵. سورة جاثیه، آیه ۲۸ (توضیح مترجم: این آیه که در *God Passes By* (ص ۹۶) آمده، در

قرن بدیع (ص ۲۱۱ طبع کانادا و ص ۲۳ جلد اول طبع طهران) حذف شده است.)

۶۶. سورة نمل، آیه ۸۸

۶۷. سورة ص، آیات ۱۶، ۲۶، ۵۳ / سورة مؤمن، آیه ۲۷

۶۸. سورة مؤمن، آیه ۱۹

۶۹. سورة زمر، آیه ۶۹

۷۰. سورة حج، آیه ۲

۷۱. سورة زمر، آیه ۶۸

۷۲. قرآن، سورة مطففین، آیه ۶

۷۳. لوح شیخ نجفی، ص ۸۴ / لنالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۸۴

۷۴. منقول در مفاتیح الجنان، اثر شیخ عباس محدث قمی، ص ۳۶۳
۷۵. Sachedina, Islamic 3 / سید حیدر آملی (وفات ۱۳۸۵) این حدیث را این گونه توضیح می دهد که: «مقصود از مملو ساختن ارض از عدل و داد این است که قائم ... قلوب را از معرفت نسبت به وحدانیت الهیه (توحید) مملو خواهد ساخت بعد از آن که شرک و غفلت در آنها رخنه کرده باشد.» (نقل در صفحه ۱۸۱ مأخذ فوق)
۷۶. مجموعه اشراقات، ص ۲۹۳ [توضیح مترجم: مشابه این بیان در کتاب آیات بینات، ص ۷۱ نیز مندرج است، بقوله تعالی: «الصَّلوة وَالسَّلَام عَلَی الَّذِی بِهِ انْتَهَتِ النَّبوةُ وَالرَّسَالَةُ وَانْقَطَعَتْ نَفَحَاتُ الْوَحیِ...»]
۷۷. مناجاة، طبع برزیل، ص ۲۵ [توضیح مترجم: بیانات مشابه دیگری نیز در آثار حضرت بهاء الله مشاهده می شود: «أَسْأَلُکَ بِأَنْبِیَائِکَ وَخَاتَمِ رُسُلِکَ» (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۰۸)؛ «و الصَّلوة وَالسَّلَام عَلَی مَنْ خُتِمَ بِاسْمِهِ النَّبوةُ وَالرَّسَالَةُ» (همان، ج ۱، ص ۱۱۱)]
۷۸. حضرت بهاء الله عنوان نبی را از خود سلب فرمودند، بقوله تعالی: «قُلْ إِنَّا مَا أَدْعِیْنَا النَّبوةَ وَلَا الْوَصایةَ وَلَا مَا عِنْدَ الْقَوْمِ». (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۱۸) - م
۷۹. حضرت بهاء الله در اشاره به رسالت خودشان به عنوان ظهور معادشناختی نباء اعظم (مندرج در قرآن، سوره ص، آیه ۶۷ و سوره نبا، آیه ۲) می فرمایند: «إِنَّا کَم أَنْ یَمْنَعُکُمْ ذِکْرَ النَّبِیِّ عَن هَذَا النَّبِیِّ الْأَعْظَمِ». (کتاب اقدس، بند ۱۶۷)
۸۰. Messiah [در فرهنگ لغت فارسی برای هر دو لغت Christ و Messiah واژه (مسیح) ذکر می شود. لذا برای جلوگیری از تداخل و اشتباه، به جای کلمه Messiah از عبارت (نفس موعود) استفاده می شود - م]
۸۱. Realized eschatology
۸۲. باب ۱، آیه ۱۴ [او کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر].
۸۳. انجیل یوحنا، باب ۳، آیه ۱۸ [آن که به او ایمان آرد بر او حکم نشود، اما هر که ایمان نیاورد، الآن بر او حکم شده است].

۸۴. انبیا، بنی اسرائیل را که چهل و هشت تن بودند، به دو گروه انبیای اعظم (مانند دانیال، اشعیا، ارمیا و حزقیال) و انبیای اصغر (مانند صفنیا، عوبدیا، یونس و بقیه) تقسیم می‌کنند. (نوزده هزار لغت، ذیل «انبیای اعظم») - م

۸۵. نگویید که من بهتر از موسی هستم، (منقول در *Lings, Muhammad* 212). به قرآن، سوره اعراف، آیه ۱۴۴ نیز مراجعه نمایید: [قال یا موسیٰ إن اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي و کلامی ...]

۸۶. تفسیر صفی، ص ۳۷۰ / این حدیث حضرت محمد توسط حضرت امام جعفر صادق نقل شده که توضیح می‌دهند تفسیری بر آیه ۶۹ از سوره نساء است. [توضیح مترجم: آیه مزبور این است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ...» برای اطلاع بیشتر می‌توان به قاموس ایقان، ج ۱، ص ۱۳۴ مراجعه کرد.]

۸۷. در مجموعه دیگری از احادیث که توسط عبدالجواد در انتهای تفسیری که بر قرآن نوشته جمع‌آوری شده است، از جمله «معروف‌ترین اسامی» حضرت محمد موارد زیر را ذکر می‌کند: «مرآت اولیه، روح الاعظم، انسان کامل، مظهر احدیت، مرآت ذات الهی، مرآت صفات الهی، اسم اعظم، آخرین نفس قبل از یوم الحشر». نکته جالب آن که تعدادی از این عناوین همان است که برای حضرت بهاء‌الله به کار می‌رود.

۸۸. حدیث مروی از امام جعفر صادق، منقول در صفحه ۱۶۹ کتاب ایقان.

۸۹. به صفحه ۱۴ کتاب ایقان نیز مراجعه نمایید که می‌فرماید هر یک از مظاهر ظهور «اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر» دارد که در دیگری مشاهده نمی‌شود.

۹۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۵۸ [«اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار، ولی ایشان مانند ماه تابان است، چنان چه او هر گاهی به نمایش جداگانه پدیدار با آن که هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه. پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته این گونه

رفتار است؛ چه هر گاه که خداوند بی‌مانند پیمبری را به سوی مردمان فرستاد، به گفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد.» - یاران پارسی، ص ۴۶]

۹۱. اما این با آن اعتقاد مباینیت ندارد که حقیقت مظاهر ظهور همان حقیقت محمدی است و از این لحاظ حضرت محمد، اولین نفسی بود که به میثاق یوم الست (اعراف، آیه ۱۷۲) لبیک گفت.

۹۲. بهائیان در مفهومی دقیق‌تر نیز مسلمان هستند زیرا آنها به حضرت محمد و قرآن اعتقاد دارند. همان‌طور که مؤید می‌گوید: «اگر ابراهیم، یوسف و حواریون حضرت مسیح را بتوان مسلم خواند، آیا نباید بهائیان را نیز که مسلماً به اسلام اعتقاد دارند، مسلم خواند؟»

(Historical 82)